

سرباز ایکه سر باخت

در خبر ها آمده بود که یک سرباز اردوی ملی افغانستان در سمت شمال کشور ، دو سرباز نیروهای ائتلاف را بضرر گلوله بقتل رسانده و پس از آن به زندگی خویش نیز پایان داده است.

چرا این سرباز اردوی ملی دست به همچو اقدامی زد؟

چه چیزی باعث گردید تا این سرباز دست به همچو اقدامی بزند.

سربازان نیرو های ائتلاف مرتکب کدام عمل ناپسندی گردیده بودند که غیرت افغانی سرباز افغان را بجوش آورد؟ آیا سربازان نیرو های ائتلاف برخورد خشن و غیر انسانی با سرباز افغان داشته اند و یا سرباز افغان شاهد صحنهء دلخراش دیگری بوده است؟

از این چرا ها و چه ها و چگونه ها و.... بسیار اند که شاید هرگز به هیچکدام از این گونه سوالات پاسخی داده نشود و هرگز هم نباید انتظار داشت که مقامات مسؤل افغان در زمینه معلومات درست و قناعت بخشی ارائه نمایند. آنانیکه شاهد ماجرا بوده اند و در صحنه حضور داشته اند هم شاید هرگز لب نکشایند و این راز را با خود بگور برند ، چه در کشور ویرانه و جنگ زدهء ما قانون جنگل حکمفرما بوده و قوی ضعیف را می بلعد و آب از آب تکان نمی خورد و یک زهر چشم به شاهدان حاضر در صحنه کفایت تا برای همیشه لب فر و بندند و به اصطلاح معروف ((شتر دیدی ، ندیدی)).

مقامات مسؤل خارجی نیز هرگز و هرگز حقیقت قضیه را افشا نخواهند کرد و پس از تحقیقات و پرس وجو و یک سلسله کاغذ بازی های مرز اقلم گونه ، عاقبت به این نتیجه خواهند رسید که سرباز افغان به مرض روحی گرفتار بوده و یا به مواد مخدر معتاد بوده است و در حالت نشه و خمار و بیخودی دست به چنین اقدامی زده است و یا در بهترین حالت مدعی خواهند شد که سرباز مذکور از افراد نفوذی طالبان در اردوی ملی بوده است. اما این سوال همچنان مطرح خواهد ماند که چه چیزی سرباز افغان را برآن داشته است تا آن دو سرباز خارجی را بقتل رسانده و به زندگی خویش نیز خاتمه دهد.

عساکر خارجی به چه کار های دیگری غیر از جنگ و کشتار در ویرانه سرای افغانستان مشغول اند ؟

نمی توان با قاطعیت گفت که عساکر خارجی حتماً مشغول عمل ناصوابی بوده اند که سبب خشم سرباز افغان گشته است و همین گونه هم نمی توان ادعا کرد که سرباز افغان دیوانه بوده و یا معتاد به مواد مخدر و یا اینکه طالب ، اما یک چیز را به جرئت میتوان گفت و آن اینکه ناموس افغان برایش مقدس است و هر افغان با غیرت و با همت که خون افغانیت در رگ هایش در جریان باشد ، برای حفظ ناموس خود و هموطن خود حاضر است از سر و جان و مال خود به راحتی بگذرد و سر را فدای ناموس نماید و این یگانه نکته ایست که همه افغانها بدان متفق القول اند ، ورنه آن سرباز ایکه سر در کف گرفته و در میدان نبرد ایستاده میشود و شاید هم پنج ، شش سر عیال را با معاش ناچیز ایکه از بابت خدمت سربازی خود بدست می آورد ، اعاشه و اباته نماید و چه فشاری بر وی وارد میگردد و کدام خشمی بر وی حاکم میشود که کنترل خود را از دست داده و نه تنها سر خود را قربان میکند ، بلکه چندین سر عیال را نیز قربان کرده و آن دو عسکر خارجی را نیز بقتل میرساند.

آیا این سرباز افغان با این عمل خود ، پیامی برای هموطنانش نداشته است ؟ آیا این عمل وی از عمق یک فاجعه خبر نمی دهد ؟ پیغام این سرباز افغان به هموطنانش چیست ؟ پیام این سرباز به دیگر سربازان اردوی ملی چیست ؟ پیغام این سر باز به عساکر خارجی در افغانستان چیست ؟ پیام این سرباز به رئیس جمهور و وزیر دفاع کشورش چیست ؟

هرکسی به تعبیر خویش برداشتی از قضیه داشته و پیامی را که سرباز افغان به هموطنانش فرستاده است ، بگونه های مختلف تعبیر و تفسیر خواهد کرد و اینکه کدام برداشت و کدام تعبیر و تفسیر بیشتر به واقعیت قرین است ، شاید روزی با گذشت زمان آشکار گردد.

چه باید کرد؟ آیا از این سرباز چون یک قهرمان تجلیل بعمل آید، یا دیوانه و معتاد و طالب گفته بفراموشی سپرده شود؟ آیا عملکرد این سرباز افغان شباهتی به عمل کرد ژورنالیست عراقی که با بوت هایش به فرق جورج دبلیو بوش کوبید، ندارد؟

نمی دانم شاید چنین باشد و شاید هم نباشد و این شاید ها و باید ها، گره از کار فروبسته ما نخواهد گشود ما را به سرمنزل مقصود رهنمون نخواهد گردید، اما نشاید که این عمل سرباز افغان بفراموشی سپرده شود. بیاد داریم زمانی را که فرد فرومایه ئی بنام برهان الدین ربانی در قصر ریاست جمهوری افغانستان در شهر زیبای کابل فرمان میراند و قحطی و قیمتی در داخل کشور بیداد میکرد و جنگ جویان و جنگ آوران و جنگ سالاران قدرت طلب بجان هم افتاده بودند و دمار از روزگار مردم مظلوم بدر آورده بودند و مردم کابل در محاصره اقتصادی شدیدی قرار داده شده بودند و نان بخور و نمیر نیز نداشتند و فریاد و فغان شان از قحطی و قیمتی و گرسنگی، از هفت آسمان خدا نیز گذشته بود و بجز از گلوله و راکت و بم و خمپاره و هاوان و... چیزی برای خوردن نداشتند و دل سنگ به حال زار شان آب می شد و..... که روزی از روزها چند جوان افغان در شهر اسلام آباد - پاکستان، یک سرویس مکتب را با شاگردان آن به گروگان گرفتند و بعدتر همان شاگردان مکتب را با خود به سفارت افغانستان در اسلام آباد بردند. آن جوانان افغان از مقامات پاکستانی چه میخواستند؟ همه در حیرت فرو رفته بودند که خواهش و تقاضای ربایندگان چه خواهد بود. آیا آنان خواهان چند صد میلیون دالر هستند یا اینکه میخواهند بدین وسیله به یک کشور غربی پناهنده گردند و یا اینکه خواهان رهائی یک یا چند زندانی از زندانهای پاکستان هستند. گمانه زنی ها فراوان بود و هرکس به نحوی آن قضیه را تعبیر و تفسیر میکرد. ولی و اما هیچ کس به این نیندیشیده بود که این جوانان افغان از مقامات پاکستانی فقط دو چیز تقاضا داشتند و آن هم بسیار بسیار انسانی و بشر دوستانه. آنان از مقامات پاکستانی خواهش داشتند تا راه های مواصلاتی و عبور و مرور پشاور - کابل را که ماه ها بود مسدود گردیده و مردم را در داخل کشور در مضیقه و تنگنا عجبی قرار داده بود، بگشایند و یک کاروان آرد و گندم به قحطی زدگان جلال آباد و کابل برسانند تا از مرگ حتمی نجات یابند. بلی همین بود آنچه آن جوانان با احساس و غیور افغان از مقامات پاکستانی تمنا داشتند. اما با هزاران درد و دریغ که ربانی مکار و هیله گر بوسیله گماشتگان بی مقدار و دون صفت خود که در سفارت افغانستان در اسلام آباد لم داده بودند و به هزار و یک فسق و فساد مشغول بودند و با رهنمائی پولیس مخفی پاکستان که در لباس میدل داخل محوطه سفارت افغانستان گردیده بودند و خلاف تمام موازین قبول شده بین المللی، حریم سفارت افغانستان را مورد تجاوز قرار داده و داخل سفارت گردیده و در غذای آن جوانان رشید افغان زهر ریختند و بشکل بسیار وحشیانه و نامردانه آنان را در حالت اغما و بیهوشی به گلوله بستند و به زندگی افتخار آفرین شان پایان دادند و مرگ آنان را ربانی و شرکا جشن گرفتند و آن شهیدان وطن را تروریست قلمداد کردند و خود همچنان به ترور مردم افغانستان ادامه دادند..... آیا آن جوانان افغان، قهرمان بودند یا تروریست؟ چه کسی اسمای مبارک شانرا بخاطر دارد؟ چه کسی در سوگ شهادت آنان اشک ریخت؟ آرامگاه آن جوانان افغان در کجاست؟ آیا نباید از آنها مانند قهرمان های واقعی و نه تقلبی، تجلیل بعمل آید و یاد و خاطره جانبازی شان گرامی داشته شود؟

اگر مردم افغانستان قادر نشدند تا نام نامی آن قهرمانان را بخاطر بسیاری، لا اقل نام این سرباز اردوی ملی را باید بخاطر سپرد، اما تا کنون مقامات مسؤول افغان و نیز مسؤولین قوای ائتلاف از ذکر نام این سرباز خودداری ورزیده اند، ولی امید است هموطنان ما در داخل کشور و یا فامیل و اقارب این سرباز سرباخته، اسم وی را افشا سازند. میدانیم که کمسیون و کمسیون بازی ها ره بجائی نمی برد، مثلی که هیچگاهی ره بجائی نبرد. پس نباید منتظر وعده های سر خرمن رئیس جمهور و حواریونش بودو هرگز هم توقع نداریم که معجزه رخ دهد. اما مردم بیدار اند و چشم بیناه و گوش شنوا دارند، درست عکس مقامات دولتی و حکومتی. مردم خادم و خائن را خوب شناسائی کرده اند و روزی هم در مورد این سرباز سرباخته به قضاوت خواهند نشست. تاریخ حافظه قوی دارد و هرگز فراموشکار نیست.

**آه مظلومان چو آتش در میان پنبه است
چون فتد اینجا، به آنجا هم سرایت میکند**